

**شروع نمایشگاه مجازی کتاب و یادآوری شکاف عمیق میان کتاب و سینما**

# چرا سینمای ایران بیش از هر زمان دیگری به اقتباس ادبی نیاز دارد؟



**نمای نزدیک**

**در ایران ارتباط ادبیات و سینما هنوز به شکل نظام‌مند شکل نگرفته است. بخشی از این مسئله به نبود ارتباط حرف‌های میان ناشران و سینماگران بازمی‌گردد و بخشی دیگر نیز ناشی از کم توجهی به حقوق اقتباس و سرمایه‌گذاری بلندمدت فرهنگی است. واقعیت این است که امروز بیش از هر زمان دیگری به چنین پیوندی نیاز داریم**

همزمان با آغاز نمایشگاه مجازی کتاب، یار دیگر توجه‌ها به جایگاه کتاب در زیست فرهنگی جامعه جلب شده‌است؛ رویدادی که فقط محل خرید کتاب نیست، بلکه فرصتی برای بازاندیشی دربارهٔ نسبت ادبیات با دیگر هنرها نیز به شمار می‌رود. در این میان، یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین پیوندهای فرهنگی، رابطه میان ادبیات و سینماست؛ نسبتی که تاریخ سینما بدون آن تقریباً قابل تصور نیست. از نخستین اقتباس‌های سینمایی در جهان تا امروز، رمان‌ها، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها همواره سوخت اصلی بسیاری از فیلم‌های ماندگار بوده‌اند.

### تکیه سینما به ادبیات

در سینمای جهان، اقتباس نه یک مسیر فرعی بلکه یکی از مهم‌ترین شیوه‌های تولید اثر محسوب می‌شود. بسیاری از شاهکارهای تاریخ سینما بر پایه آثار ادبی شکل گرفته‌اند؛ از فیلم‌های آلفرد هیچکاک و استلی کوبریک گرفته تا آثار مارتین اسکورسیزی و کریستوفر نولان. این فیلمسازان نه تنها اقتباس را امری درجه ۲ نمی‌دانستند، بلکه بسیاری از مهم‌ترین آثارشان را بر پایه ادبیات ساخته‌اند. «درخشش» کوبریک، «روانی» هیچکاک، «جزیره شاتر» اسکورسیزی یا حتی پروژه‌های تازه نولان نشان می‌دهد که سینمای جریان

اخیر کم‌رنگ‌تر شده‌است. در چند دهه اخیر فاصله میان سینماگران و کتاب بیشتر شده و همین موضوع باعث گشته بر خلاف بسیاری از کشورهای جهان، تعداد فیلم‌های اقتباسی در ایران بسیار محدود باشد. در شرایطی که ادبیات معاصر ایران همچنان سرشار از داستان‌ها و سوزهای قابل اقتباس است، بخش بزرگی از سینمای ایران ترجیح داده به ایده‌های محدود و تکرار شونده تکیه کند. نتیجه این روند را می‌توان در ضعف فیلمنامه‌ها، شخصیت‌های کم‌عمق و بحران روایت در برخی تولیدات سال‌های اخیر مشاهده کرد. این فاصله فقط یک مسئله فرهنگی ساده نیست، بلکه به شکل مستقیم بر کیفیت روایت در سینمای ایران تأثیر گذاشته است. بسیاری از منتقدان معتقدند یکی از مشکلات مهم بخشی از تولیدات امروز، ضعف در فیلمنامه و داستان‌گویی است؛ ضعفی که می‌تواند با رجوع دوباره به ادبیات تا حد زیادی جبران شود. ادبیات به فیلمساز امکان می‌دهد وارد جهان‌هایی شود که شاید در فرآیند تولید صنعتی سینما کمتر مجال شکل‌گیری پیدا کنند؛ جهان‌هایی پر از جزئیات انسانی، شخصیت‌پردازی و لایه‌های اجتماعی.

#### نیاز به ادبیات

در مقابل، سینما نیز می‌تواند به دیده شدن ادبیات کمک کند. تجربه جهانی نشان داده بسیاری از کتاب‌ها پس از اقتباس سینمایی دوباره پرفروش شده‌اند و مخاطبان تازه‌ای پیدا کرده‌اند. در ایران نیز هر زمان اقتباس جدی گرفته شده، هم سینما و هم ادبیات از آن سود بردند. اقتباس موفق می‌تواند نسل جوان را به خواندن کتاب ترغیب کند، همان‌طور که تماشای یک فیلم خوب گاهی مخاطب را کنجکاوی می‌کند تا نسخه اصلی داستان را بخواند. این خرچه فرهنگی در بسیاری از کشورها به شکل حرفه‌ای مدیریت می‌شود. ناشران، نویسندگان، تهیه‌کنندگان و پلتفرم‌ها در تعامل با یکدیگر پروژه‌های اقتباسی را پیش می‌برند و حتی اقتباس به یک صنعت اقتصادی بزرگ تبدیل شده‌ است. در ایران اما هنوز این ارتباط به شکل نظام‌مند شکل نگرفته است. بخشی از این مسئله به نبود ارتباط حرف‌های میان ناشران و سینماگران بازمی‌گردد و بخشی دیگر نیز ناشی از کم توجهی به حقوق اقتباس و سرمایه‌گذاری بلندمدت فرهنگی است. واقعیت این است که امروز بیش از هر زمان دیگری به چنین پیوندی نیاز داریم. در دورانی که پلتفرم‌های نمایش خانگی با عیش تولید محتوا روبه‌رو هستند، ادبیات می‌تواند منبعی غنی برای خلق سریال‌ها و فیلم‌های ماندگار باشد. اقتباس از رمان‌ها و داستان‌های ایرانی نه تنها می‌تواند به تنوع ژانرها در سینمای ایران کمک کند، بلکه فرصتی برای بازنمایی دقیق تر فرهنگ، تاریخ و زیست‌ایرانی نیز فراهم می‌آورد.

نمایشگاه مجازی کتاب سینما بهترین پهنانه باشد برای یساده‌آوری این نکته که کتاب فقط کالایی فرهنگی برای مطالعه فردی نیست، بلکه می‌تواند آغازگر حیات اثر هنری دیگری نیز باشد. بسیاری از فیلم‌های بزرگ جهان ابتدا فقط چند صفحه کاغذ بوده‌اند. اگر سینمای ایران بخواهد دوباره به روایت‌های قدرتمند، شخصیت‌های ماندگار و جهان‌های تازه برسد، احتمالاً باید بهسار دیگبر کتابخانه‌ها بازگردد؛ جایی که هنوز هزاران داستان کشف‌نشده منتظر جان گرفتن روی پرده‌اند.

**کنارش**  
**احمد محمدتبریزی**

به جایگاه کتاب در زیست فرهنگی جامعه جلب شده‌است؛ رویدادی که فقط محل خرید کتاب نیست، بلکه فرصتی برای بازاندیشی دربارهٔ نسبت ادبیات با دیگر هنرها نیز به شمار می‌رود. در این میان، یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین پیوندهای فرهنگی، رابطه میان ادبیات و سینماست؛ نسبتی که تاریخ سینما بدون آن تقریباً قابل تصور نیست. از نخستین اقتباس‌های سینمایی در جهان تا امروز، رمان‌ها، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها همواره سوخت اصلی بسیاری از فیلم‌های ماندگار بوده‌اند.

### تکیه سینما به ادبیات

در سینمای جهان، اقتباس نه یک مسیر فرعی بلکه یکی از مهم‌ترین شیوه‌های تولید اثر محسوب می‌شود. بسیاری از شاهکارهای تاریخ سینما بر پایه آثار ادبی شکل گرفته‌اند؛ از فیلم‌های آلفرد هیچکاک و استلی کوبریک گرفته تا آثار مارتین اسکورسیزی و کریستوفر نولان. این فیلمسازان نه تنها اقتباس را امری درجه ۲ نمی‌دانستند، بلکه بسیاری از مهم‌ترین آثارشان را بر پایه ادبیات ساخته‌اند. «درخشش» کوبریک، «روانی» هیچکاک، «جزیره شاتر» اسکورسیزی یا حتی پروژه‌های تازه نولان نشان می‌دهد که سینمای جریان

**فیلمی مر اقبه‌گرا و آرام که نفس‌های عمیق طبیعت را به تصویر می‌کشد**

## فیلم «کتاب تابستان» و دشواری‌های اقتباس از رمانی فاقد پیرنگ منسجم

وفاداری حداکثری به روح اثر بوده. برخلاف بسیاری از اقتباس‌ها آنها به دنبال تحمیل ساختار نمایشی نبوده‌اند. آنها سعی نکردند با افزودن درگیری‌های ساختگی، فیلم را سینمایی‌تر کنند. نتیجه کارشان هم اثری اشتناک‌یک در این اثر، جهان کارگران مهاجر دوران کود بزرگ آمریکا را به طبیعت را به تصویر می‌کشد.

فیلم ناگزیر است آنچه در کتاب ناگفته باقی مانده را تا حدی قابل دیدن کند و همین نقطه، محل تنش اقتباس است. یکی از نقاط قوت اقتباس، تبدیل طبیعت به یک عنصر دراماتیک است. جزیره، دریا و سکوت، بخشی از روایت‌اند، چیزی که در رمان نیز وجود دارد اما در سینما عنینت پیدا کرده‌است.

فیلم با تکیه بر این فضا، سوگ، بلوغ و رابطه نسل‌ها را بدون دیالوگ‌های توضیحی پیش می‌برد. نوعی روایت تصویری که بیشتر به حس وابسته است تا کنش. فیلم مک‌داول را می‌توان نمونه‌ای از اقتباس کاهنده دانست. اقتباسی که به‌جای افزودن عناصر دراماتیک، تلاش می‌کند از بار اضافی بکاهد تا به جوهر اثر نزدیک شود.

فیلم «کتاب تابستان» نمونه‌ای قابل توجه از اقتباس‌هایی است که به‌جای تسلیم شدن در برابر قواعد سینمای جریان اصلی، سعی می‌کنند منطقی ادبیات را حفظ کنند. این فیلم نئسان می‌دهد که اقتباس موفق، لزوماً به معنای وفاداری به داستان نیست، بلکه وفاداری به حس و جهان اثر است، حتی اگر این انتخاب، بخشی از مخاطبان را از دست بدهد.

«کتاب تابستان» فیلمی است که برای سرگرمی محض ساخته نشده و تجربه‌ای حسی و مراقبه‌ای از سینمایا را به نمایش می‌گذارد. اگر به دنبال اقتباسی هستید که دقیقاً ساختار کتاب را تقلید کند، شاید ناامید شوید اما اگر برایتان مهم است که جوو احساس‌رمان توهه یانسون، حکمت آرام‌پیری در برابر حیرت کودکی حوشفد، این فیلم تحسین‌برانگیز است. چارلی مک‌داول ثابت کرده که درک عمیقی از متن اصلی دارد و سعی کرده یادگیری بصری از آن زمان لطیف و حال‌گنزر ضبط کند.



روی یک رشته، می‌درخشد.»

داستان فیلم نیز مانند رمان، حول اقامت تابستانی یک کودک، پدر و مادر بزرگ در جزیره‌ای در خلیج فنلاند شکل می‌گیرد. جایی که خانواده در حال مواجهه با فقدان مادر هستند. بازی بی‌ظنیر گلن کلوز استاندارد جدیدی برای بازی در نقش‌های سالمندی رقم می‌زند. زیبایی‌شناسی بصری که تماشاگر را به درون طبیعت بکر می‌برد. فیلم از شعارزدگی برهیز می‌کند و به زخم‌های شخصیت‌ها احترام می‌گذارد.

#### چالش‌های کارگردان و فیلمنامه‌نویس

چارلی مک‌داول و فیلمنامه‌نویس‌اش رابرت جونز، برای اقتباس از این کتاب و ساخت فیلم با چالش‌های زیادی روبه‌رو بوده‌اند. به نوعی ساخت این فیلم برای هر دو نفر در حکم زند خودشان بوده که آیا آنها می‌توانند از این داستان، فیلمی سینمایی بسازند یا نه. آنها قطعاً با این چالش دشوار روبه‌رو بوده‌اند که چگونه می‌توان اثری بدون پیرنگ منسجم را به فیلمی نمایشی تبدیل کرد؟ وویگرد آنها

### دیدگاه



**روایت خاموش در آینه هنر**

## وقتی کودکی در میناب جان می‌بازد وجدان جهان می‌نویسد

#### ناصر سهرابی

وقتی دیوار مدرسه‌ای در میناب فرو می‌ریزد، تنها آجرها نیستند که فرو می‌افتند، رؤیاها، آوازه‌ها و نغمه‌ها نیز سکوت می‌کنند. اما فرهنگ و هنر، بار دیگر در برابر خاموشی ایستاده‌اند؛ با قلم، با تصویر و با صدایی که از دل درد، حقیقت را فریاد می‌زند. شجره طیبه، نامی آشنا و اکنون سوگوار در گوش مردم میناب و فراتر از آن، در حافظه فرهنگی ایران. در این حادثه تلخ، کودکان، بی‌پناه و بی‌نام، قربانی غفلت‌شدنده قربانیان خاموشی که نه تیترو زنامه‌ها، بلکه بیت‌های شعر و قاب‌های سینما باید روایتشان کنند. در این تراژدی، خاک مدرسه به رنگ اندوه درآمد، اما در همان غبار، بذر پرش برتری کاشته شد؛ چه چیزی می‌تواند مانع فراموش شدن این رنج شود؟ پاسخ، در فرهنگ و هنر نهفته است؛ جایی که حافظه جمعی انسان‌ها شکل می‌گیرد، رنج‌ها معنا می‌یابند و امید، از دل سوگاری دیواره زاده می‌شود.

هر حادثه‌ای با عدد و آمار آغاز می‌شود، اما با چهره‌ها و احساس‌ها به یاد می‌ماند. در میناب، آمارها در گزارش‌ها آمدند و رفتند، اما چهره‌ها گمنام ماندند. این گمنامی، دقیقاً همان جایی است که ادبیات و هنر نقش حیاتی خود را پیدا می‌کنند؛ زیرا هنر، عمل‌گذاری است بر انسان‌هایی که بی‌نام مانده‌اند. رمان نویس، شاعر، مستندساز، یا نمایشنامه‌نویس، می‌تواند به قربانیان صدایی ببخشد که حتی پس از خاک شدن، در حافظه فرهنگی باقی بماند. هنر می‌آموزد که مرگ پایان نیست، اگر بتوان آن را به حافظه تبدیل کرد. همان‌گونه که خاطره زمین‌لرزه بم در شعر سپیده کاشانی و فیلم‌های ایرانی زنده ماند، تراژدی میناب نیز نیازمند زبان روایت است تا درش به دادخواهی فرهنگی تبدیل شود، نه به سوگوری خاموش.

حادثه میناب تصویری از مظلومیت کودکان ایرانی است. اما بازنمایی این مظلومیت در سینما و تئاتر، نه فقط با تباب واقعیت، بلکه کنشی اخلاقی است. سینما می‌تواند به چشم جامعه بدل شود؛ آینه‌ای که ظلم دشمن را نشان می‌دهد تا مخاطب، تنها تماشاگر نباشد بلکه شاهد شود. حادثه میناب فرصتی است برای بازگشت جدی تر هنرمندان به رسالت خودشان. تئاتر نیز می‌تواند همان‌گونه که آگوست بوال گفت، «آزمایشگاه عدالت» باشد، جایی که درد به نمایش درآید، اما به امید تبدیل شود. کار هنرمند، در چنین لحظاتی، نه تبلیغ غم، بلکه روشن نگه داشتن چراغ آگاهی است. آثار هنری، مطبوعات فرهنگی و مستندهای متعهد، می‌توانند به فرهنگ پیشگیری بدل شوند؛ یادآور اینکه ساختن مدرسه، تنها بهر عهده مسئولان نیست، بلکه وجدان فرهنگی نیز باید در بنای آن شریک باشد.

درمان جمعی یک فاجعه، صرفاً کار روانشناسی نیست، هنرمندان هم پرشکاک بی‌دارو هستند. تراژدی، اگر در دل هنر روایت شود، به دیگران امکان همدلی می‌دهد و این همدلی، نخستین گام در فهم و ترمیم روان جمعی است. موسیقی سوگ، نمایش، یا حتی نقاشی کودکان بازمانده می‌تواند به خروج از شوک و بازسازی عاطفی کمک کند. رسانه و هنر اگر دست در دست هم دهند، می‌توانند روایت آسیب را به نیروی بازسازی بدل کنند. انتشار تصویر اشک‌آلود شاید اثر لحظه‌ای داشته باشد، اما ساختن اثری که اندوه را به عمل و پیشگیری تبدیل کند، آینده‌ساز است. در این مسیر، زائر مستند اجتماعی جایگاه ویژه دارد؛ نه برای نمایش درد، بلکه برای توضیح سکوتی که صدها مدرسه دیگر هنوز در آن نفس می‌کشند. سینما، هنر نور و زمان است، و میناب خود نمادی از نور خاموش شده است. فیلمی درباره کودکان این مدرسه می‌تواند نه فقط روایت یک رخداد، بلکه سندی از وضعیت کودکی در جغرافیای فراموشی ایران باشد؛ فیلمی که مخاطب را وادارد تا بپرسد چرا این تراژدی ممکن شد. در کنار سینما، ادبیات، از داستان کوتاه تا شعر و گزارش خلق، قدرت تبدیل رنج به فهم را دارد. واژه می‌تواند همان کاری را کند که هیچ آیین رسمی نمی‌تواند؛ رساندن وجدان فردی به وجدان جمعی. هر رمان یا شعر در این زمینه، پلی است میان اندوه و بازخواست، میان انسان و مسئولیت. اگر هنرمندان ایرانی نیز به چنین حافظه‌ای شکل دهند، میناب نه نقطه‌ای بر نقشه، بلکه نقطه عطفی در وجدان فرهنگی خواهد شد.

هیچ رسانه‌ای چون تئاتر نمی‌تواند تماشاگر را رودررو با رویدادها درگیر کند. بازنگر در برابر چشم مخاطب، اکنون همان کودکی است که در کلاس فروریخته بود. صحنه، می‌تواند به عرصه بازخواست تبدیل شود، نه قضاوت. گروه‌های تئاتری در مناطق آسیب‌دیده، سال‌هاست که نقش درمان جمعی را ایفا کرده‌اند؛ تئاتر، آئینی برای همدلی است. اجرای نمایشی با محوریت حادثه میناب، می‌تواند نمادی از همبستگی فرهنگی باشد. وقتی مردم از شهرهای دیگر بلیت چنین نمایشی را می‌خرند، در واقع سهمی در آدای احترام و همدلی فرهنگی می‌بردارند. این شکل از مشارکت، نشان دهنده ظرفیت عمیق هنر برای اتحاد اجتماعی است. جامعه‌ای که درد را تنها نمی‌گذارد، بلکه آن را می‌بیند و در قالب زیبایی می‌فهمد.

حادثه میناب، فراتر از مرزهای ایران، پیامی جهانی دارد. کودکی، در هر کجا، حق امنیت دارد. این پیام، اگر با زبان هنر بیان شود، شنیده‌تر از هر بیابانه دیپلماتیک خواهد بود. جشنواره بین‌المللی سینما و ادبیات کودکان، می‌تواند بستر واقعیت‌محور برای این رخداد باشند تا رنج محلی، به صدغفه انسانی بدل شود. هنر، توان عبور از مرزها را دارد؛ آهنگی، فیلمی یا متنی که از دل درد برخیزد، می‌تواند وجدان جهانی را بیدار کند. آن زمان است که فاجعه‌ای محلی، به برپمی برای مهرورزی جهانی بدل می‌شود. حادثه شجره طیبه را نمی‌توان یک یاد کرد، اما می‌توان آن را بازنوشت. بازنوشتن با زبان فرهنگ، یعنی ساختن آینده‌ای که در آن هیچ کودکی قربانی دیوارها نشود. اگر هنر متعهد بتواند ذهن‌ها را بیدار و دل‌ها را نرم کند، جامعه به‌تدریج به سمت مسئولیت‌پذیری فرهنگی حرکت می‌کند. امروز، رسالت هنرمندان ایرانی، از فیلمساز تا شاعر، نه فقط بازگو کردن درد، بلکه خلق شعور جمعی است. میناب باید به حافظه تبدیل شود؛ حافظه‌ای که هر بار ناشی برده می‌شود، وجدان بیدارتر شود. زبیراد جهان بی‌تفاوتی، تنها هنر است که می‌تواند سکوت را بشکند و بگوید: کودکان شجره طیبه هنوز سخن می‌گویند، اگر گوش دل بسپاریم.

### کتاب

**گذری بر کتاب «موش‌ها و آدم‌ها» از جان اشتاین‌بک**

### شکست رؤیای امریکایی در حاشیه جامعه



رمان «موش‌ها و آدم‌ها» یکی از جمع‌وجورترین اما عمیق‌ترین آثار نوشته جان اشتاین‌بک است. روایتی کوتاه که در ظاهر ساده به نظر می‌رسد، اما در لایه‌های زیرین خود یکی از تلخ‌ترین تصویرها از رؤیای امریکایی و شکست طبقه فرودست را ارائه می‌دهد. اشتاین‌بک در این اثر، جهان کارگران مهاجر دوران کود بزرگ آمریکا را به صحنه‌ای تراژیک تبدیل می‌کند که در آن امید، همواره در آستانه فروپاشی قرار دارد.

داستان درباره در کارگر دوره‌گرد به نام‌های جرج و لینی است؛ دو شخصیتی که با وجود تفاوت‌های ذهنی و رفتاری، به شکلی نابرابر اما عمیق به یکدیگر وابسته‌اند.

آنها در جست‌وجوی کاری موقت، از مزرعه‌ای به مزرعه دیگری می‌روند و در این جابه‌جایی‌های بی‌پایان، رؤیایی مشترک را زنده‌نگه می‌دارند: داشتن زمینی کوچک، جایی برای استیقلال، آزادی و زندگی بهتر. این رؤیا، هسته عاطفی رمان است، اما

اشتاین‌بک از همان ابتدا نشانه‌هایی می‌گذارد که این رؤیا بیش از آنکه امکان تحقق داشته باشد، یک پناه روانی در برابر واقعیت خشن است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های رمان، تمرکز بر رابطه در ظاهر نوعی همراهی دوستانه است، اما در لایه عمیق‌تر، ترکیبی از مسئولیت، وابستگی و ترس از هاشدگی را رد خود دارد. جرج هم مراقب لنی است و هم در عین حال از او خسته می‌شود؛ و این دوگانگی، یکی از مهم‌ترین تنش‌های دراماتیک رمان را شکل می‌دهد. لنی با وجود مصومیت ذهنی‌اش، نیرویی مخرب در جهان داستان دارد. نیرویی که ناخواسته بحران می‌آفریند و مسیر تراژدی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. از نظر ساختار، اشتاین‌بک با وجود کوتاه بودن اثر، از تکنیک‌های نمایشی استفاده می‌کند. هر فصل مانند یک صحنه تئاتری طراحی شده و دیالوگ‌ها نقش اصلی را در پیشبرد روایت دارند. این ویژگی باعث شده «موش‌ها و آدم‌ها» بارها برای اقتباس‌های نمایشی و سینمایی مورد توجه قرار گیرد، زیرا ساختار آن ذاتاً تصویری و صحنه‌محور است. اما شاید مهم‌ترین لایه تحلیلی رمان، نقد رؤیای امریکایی باشد. اشتاین‌بک در این اثر نشان می‌دهد که این رؤیا برای طبقه کارگر نه یک هدف واقعی، بلکه یک توهم ضروری برای ادامه بقاست. زمین کوچک، خانه‌ای امن و استقلال‌فراهمی در جهان داستان همیشه در حد یک آرزو باقی می‌ماند؛ آرزویی که واقعیت اجتماعی اجازه تحقق آن را نمی‌دهد. حتی زمانی که شخصیت‌ها به آن نزدیک می‌شوند، نیرویی بیرونی یا درونی مسیر را تغییر می‌دهد و همه چیز به نقطه آغاز بازمی‌گردد. در نهایت، «موش‌ها و آدم‌ها» روایتی است درباره شکستگی امید. اشتاین‌بک با زبانی ساده اما دقیق، جهانی می‌سازد که در آن انسان‌ها بیش از آنکه صاحب سرنوشت خود باشند، اسیر شرایط‌اند. همین نگاه نگاهی انسانی است که این رمان کوتاه را به یکی از ماندگارترین آثار ادبیات قرن بیستم تبدیل کرده‌است؛ اثری که هنوز هم درباره تنهایی، رؤیا و شکست، حرفی تازه برای گفتن دارد.